



8 جنوری 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی به رویدادهای تاریخی:

اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین

به استناد "سراج التواریخ"

(قسمت بیست و دوم و آخر)

شهادت امیر حبیب الله خان - یک توطنه بزرگ

کی و یا کی ها در اجرای قتل دست داشتند؟

مرحوم غبار شرحی درباره محل وقوع قتل دارد و می نویسد: «خیمه امیر یک دیر کلان بود که در یک گوشه آن تخت خوابش با پرده ئی از صحن خیمه جدا میشد، در دور خیمه دهلیزی بواسطه یک دیوار تجری تشکیل شده بود که محل پاسبانی و استراحت غلام بچه ها و نوکریوال حضور امیر بود و در خارج تجیر عساکر شاهی و افسران محافظ قرار داشت. در اطراف آن خیمه های درباریان افراشته بود. در دهلیز خیمه امیر، محمد خان غلام بچه و خارج دهلیز شاه علیرضا خان کندکشر افسر نوکریوال بودند. شب پنجشنبه بود و 18 جمادی الاول 1337 (مطابق اول حوت 1297ش - 21 فروری 1919م) در ساعت سه بعد از نصف شب مردی مسلح - شاید با معاونی - یک گوشه از دامن خیمه را بالا زده بسرعت داخل خیمه بزرگ گردید، درحالیکه شاه آرام و بیصدا خفته بود. مرد دهن تفنگچه خود را در نهایت خونسردی درین گوش چپ امیر گذاشته آتش کرد و بسرعت از راهیکه آمده بود بدررفت. گلوله تفنگچه طرف راست پیشانی امیر را متورم ساخته بود و اما خارج نشد. بصدای تفنگچه محمد خان غلام بچه نوکریوال از دهلیز تجری با احتیاط داخل دروازه خیمه شده و از دور دید که شاه همچنان خفته است. مطمئن شد و برگشت، در صورتیکه شاه از جهان گذشته بود و در خارج خیمه فریادی بلند بود که میگفت: در نزدیک خیمه امیر صاحب شلیک اسلحه شده است. بعدها گفته میشد که این فریاد از خود ضارب بوده است و همچنین گفته شد: همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکشر گرفتار گردید، ولی دفعتاً افسر عالی رتبه تری پیدا شد غبار در اینجا از ذکر نام این افسر عالی رتبه خود داری میکند، درحالیکه آن وقت گفته می شد که افسر عالی رتبه سپهسالار محمد نادر خان بوده است - والله اعلم] و بر رخ عسکر محافظ سیلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکشر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند. در هر حال امیر حبیب الله خان به اینصورت از بین برده شد.» (غبار صفحه 741)

فضل غنی مجددی در کتاب "افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان 1919 - 1929" به استناد چندین مأخذ شرحی در باره ترتیبات امنیتی امیر در آنشب قتل دارد و می نویسد: «خیمه امیر در

وسط خیمه های نظامی اش قرار داشت که قوای نظامی امیر چهار حلقه بزرگ را می ساختند: حلقه اول را قوای خاص امیر بنام فرقه "سراوس" تشکیل میداد که تحت قیادت سردار شاه محمود خان برادر محمد نادر خان بود. حلقه دوم را فرقه "رکابی" تشکیل میداد که زیر قیادت سردار شاه ولی خان برادر محمد نادر خان بود. حلقه سوم تحت قیادت سردار احمد علی خان پسرکاکای محمد نادرخان بود و حلقه چهارم تحت قیادت سردار احمد شاه خان پسرکاکای محمد نادرخان بود. در پهلوی این چهار فرقه نظامی، دو فرقه نظامی مهم دیگر بنامهای "فرقه شاهی" و "فرقه شش اردلی" تحت قیادت جنرال محمد نادرخان قوماندان اعلی نظامی بود. «مجددی در ادامه می نویسد: «از خلال مطالعه زمانیکه در آن قتل صورت گرفت، دانسته میشود که خیمه امیر زیر کنترل شدید قوای نظامی قرار داشت که تعداد افراد آن به چهارهزار میرسید و قیادت این قوا را خانواده جنرال محمد نادرخان بدست داشت، خانواده ای که امیر عبدالرحمن خان پسر خود امیر حبیب الله خان را از نزدیکی با ایشان منع نموده بود.»

لونیس دوپری Louis Dupree (افغانستان شناس مشهور امریکائی) می نگارد که: «بعضی ها قتل را به گروپهای ضد برتانوی در داخل دربار نسبت میدهند که هیچ سند قطعی در این اتهام وجود ندارد که از جمله میتوان از ترکیب اشخاص ذیل در دست داشتن به این حادثه ذکر کرد: نصرالله خان، امان الله خان، محمود بیگ طرزی، شجاع الدوله (احتمالاً قاتل)، محمد نادرخان و دیگر اعضای خانواده صاحبان (از جمله شاه ولی خان، احمد شاه خان و محمد علی خان)...» (دوپری، لونیس: "افغانستان" - بزبان انگلیسی، چاپ سوم، یونیورسیتی پرنستن، 1980، صفحه 435 و 437)

همچنان علامه کاتب می افزاید که وقتی امیر نصرالله پس از اخذ بیعت و اعلام آن به عساکر به میدان گلف رفت و سپهسالار محمد نادرخان عسکر را قبلاً آماده استقبال از امیر جدید ساخته بود، امیر نصرالله خان در حضور سپهسالار و همه درباریان و افسران و عساکر به یک راز سر به مهر اشاره کرد و گفت: «از احاد و افراد سپاه که کرنیل شاه علی رضا خان دیروز چنانچه گذشت، به سبب قتل امیر مرحوم یاسبان بودند، شنیده بود که احمد شاه خان سرمیراسپور [پسر سردار محمد آصف خان مصاحب خاص]، امیر مغفور را به قتل رسانیده است و کسی اقدام در مؤاخذه و بازپرس قتل آن مرحوم ننموده، در شب بعد از صرف غذا و ادای نماز عشاء عموم منصب داران سپاه را در خفاء به مشق گاه احضار نموده همه را به خون خواهی و بلوا متحد و متعهد و متحالف ساخته و طبل فتنه را وارون کوفته بود، صدای لا و نعم و دعا و ثنا ننگشوده، سکوت اختیار کردند...» (صفحه 662)

کاتب در این ارتباط در ادامه می نگارد که در همین آوان: «پس از ورود اردوی کله گوش و لمقان، در افواه جمهور انام سمر و مشتتهر گشت که احمد شاه خان سرمیراسپور امیر میرور را به قتل رسانیده است.» همچنان از افشای این خبر، شیر احمد خان ایشک آقاسی نظامی در ضمن حکایات سوانح عمری خود، که فیض محمد کاتب آن را به امر امیر امان الله خان غازی مرتب نموده، اشارت کرده می نویسد که: «برادرم از لمقان که نزد سردار عبدالرحمن خان عم خود از راه حصول تفریح چند روزه رفته بود، هم عنان اردوی تحت امر کرنیل شاه علی رضا خان در خانه آمده، آهسته به من گفت که از قلعه السراج با اردو به راه افتاد، شب را با ایشان در چارباغ به سر برده، از احاد و افراد اعداد اردو شنیدم که در بین خود می گفتند که امیر را احمد شاه خان سرمیراسپور کشته است. از شنیدن این سخن به برادرم گفتم که این امر بی اصل و خلاف توقع است. اما زینهار که از زبان شما به گوش کسی نرسد.» (صفحه 663)

بعضی ها از جمله مرحوم غبار از قول کسانی روایت میکند که قاتل امیر همانا شجاع الدوله خان فراش باشی امیر بوده که در عین زمان به حیث یک عضو "جمعیت سری" با شهزاده امان الله خان عین الدوله ارتباط داشت و مرحوم فرهنگ دست شهزاده امان الله خان و علیا حضرت مادرش را در قتل امیر شریک دانسته و آن دو را محرک اصلی شجاع الدوله خان میداند. این افواه بخصوص بعد از سقوط سلطنت امانی از طرف مخالفین شاه امان الله غازی نیز بیشتر تبلیغ و شایع گردید و در ذهنیت بعضی ها تا امروز هم جا دارد.

درمورد اتهام دست داشتن شهزاده امان الله خان و علیا حضرت در قتل امیر دلایلی موجود است که ادعای فوق را تضعیف میکند، از جمله:

یکی - به قول مرحوم غبار: «همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکمشر گرفتار گردید، ولی دفعتاً افسر عالی رتبه تری پیدا شد و بر رخ عسکر محافظ سیلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکمشر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند.»

اگر قبول کنیم که شجاع الدوله خان به تحریک شهزاده امان الله خان و علیا حضرت امیر را به قتل رسانیده باشد، در اینصورت او باید اینکار به تنهایی انجام داده باشد، درحالیکه با موجودیت تعداد زیاد محافظان و پهره دارها چه در داخل خیمه و چه در بیرون خیمه ناممکن بود که شخصی بطور منفرد از چند دربند گذشته و به راحت داخل خوابگاه امیر شده و با «خاطر آسوده» نزدیک بستن او شده به بنا گوش امیر فیر کند و به سرعت فرار نماید. چنانکه بعد از واقعه به قول کاتب: «یکی از میان از قاتل پرسیده، چون قاتل از خدا غافل معلوم نبود، سردار نصرالله خان در پاسخ او فرمود که کشنده معدوم و نامعلوم است، نمیتوان کسی را به تصور و گمان مأخوذ کرد و دیگری ازین اظهار سردار معزی الیه گفت: قاتل از ممالک خارجه نبوده و بجز اهل اردوی معلی و خدمه خاص حضرات والا مرتکب این فعل ننگین و نا زیبا نشده است، زیرا که دزد از خارج فرودگاه اردو با کثرت کشیک چیان که به فاصله چند گام از هم دور به یا ایستاده باشند رسانیده، اقدام در چنین کار دشوار خجالت آثار نماید. پس بایست که خدمه را که در شب اذن دخول و خروج در سراپرده دارند و کشیک چیان ایشان مأذون دانسته منع نشده و نمی شوند، با منصب داران کشیک چیان و پاسداران نوبتی که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند، مأخوذ شوند، تا پس از تحقیق و تدقیق کشف راز گردیده و قاتل به دست آمده و کیفر دیده ...»، اما نصرالله خان به این موضوع توجه نکرد. (صفحه 623 و 624)

دو - اینکه شاه علیرضا خان کندکمشر نوکریوال ضارب را دیده، ولی افسر بالا رتبه تری پیدا شد و ضارب را رها کرده، سؤالسیت که این افسر بالا رتبه کی بود و چرا فرد مظنون را رها کرد؟ آیا او وی را می شناخت، یانه؟ قرار شایعات آنوقت این افسر بالا رتبه سپهسالار محمد نادر خان بود، لذا رهائی شخص مظنون بوسیله او از دو امکان خالی نیست یا اینکه او را می شناخت و جزء حلقه خودش بود که او را رها کرد و یا اینکه او را قطعاً نمی شناخت. بهر حال اگر او را نمی شناخت، چرا او را رها کرد و هرگز به تعقیب او بر نیامد و درباره او و مشخصاتش هرگز ابراز نظر صورت نگرفت؟

سه - اگر شخص مظنون همانا شجاع الدوله خان و گماشته شهزاده امان الله خان می بود، در اینصورت افسر بالا رتبه مجبوریتی به رهائی او نداشت و باید او را فوری مورد بازداشت قرار

میداد، زیرا شجاع الدوله خان با سپهسالار مرآوده نزدیک و هم پیمانی نداشت که او را بگذارد تا فرار کند و هوش را پنهان نگهدارد.

چهار- فرض کنیم که شخص مظنون همان شجاع الدوله خان و گماشته امان الله خان بوده باشد، چطور امیرنصرالله خان بر او اعتماد کرد که اولین نامه خود را بدست او به شهزاده امان الله خان ارسال دارد، در حالیکه شهزاده پس از حصول نامه او را در یک اتاق در ارگ در حال توقیف قرار داد و فقط وقتی او را از توقیف رها کرد که نامه جوابیه را همدست او به امیرنصرالله خان به جلال آباد فرستاد. علامه کاتب از گزارش شجاع الدوله خان برای امیرنصرالله خان حین برگشت از کابل چنین می نویسد که موصوف گفت: «نامه حضرت والا [امیر نصرالله خان] را تقدیم [شهزاده امان الله خان] کردم و از قرائت آن اشک غم از دیده ریخته و پس از دیری حکایت قضیه کله گوش را تا جلال آباد و رفتن من در کابل پرسیده، از ابتداء تا انتها سراپا قصه باز داشتم. سپس که نیک علم حاصل کرد، خودش برخاسته مرا امر کرد که شما در همین جا باشید من می آیم. چند دقیقه که گذشت محمود سامی آمده مرا با خود در ارگ برد و در تحت حفاظت برداشت و در حجره در آورده دروازه در را به رویم می بستند و هم چنان بودم تا که امروز صبح محمود سامی آمده، مرا اذن رهایی داد و گفت جواب نامه را که آورده اید گرفته به سواری موتر خود در جلال آباد بروید...» (صفحه 677)

اکنون اگر شجاع الدوله خان گماشته شهزاده امان الله می بود، شهزاده چرا امرتوقیف او را داد و چرا جوابیه را بدست او دوباره به نصرالله خان فرستاد که با اینکار حیات "گماشته" خود را عمداً به خطر مواجه می ساخت؟

پنج - راجع به نقش علیا حضرت باید تصریح کرد که ایشان در آن موقع جزء حرم امیر به جلال آباد اقامت داشت و از جریان قتل امیر وقتی آگاه شد که موضوع به هدایت نصرالله خان به همه ابلاغ گردید. امیرنصرالله خان اگر میدانست که علیا حضرت در قتل امیر نقش داشته و به حمایت از پسر خود در اینکار شریک بوده است، او را نمی گذاشت که با اعزاز به همراهی محمد ولی خان با معیت دخترانش به این امید به کابل برود تا: «به او [امیر امان الله خان] اندرز و نصیحت کرده از نیکی های [امیر نصرالله خان] یاد کند و او را از عزم خلاف باز دارد، زیرا که حوادث دنیا رنگها دارد و به او بگوید که اگر جنگ جاری شود، غالب و مغلوب معلوم نیست که کدام طرف خواهد بود، ولیکن یحتمل که جلال آبادیان غالب و کابلیان مغلوب شوند. پس در صورت مقهور گردیدن عین الدوله فرار اختیار خواهند کرد و در صورت غربت به عالم مسافرت تکالیف و زحمات شاقه خواهند دید و از وطن و مسکن و اهل و عیال خویش دور و از ندیدن ایشان محروم و ناصبور خواهند گشت و یا فرار نتوانسته دستگیر خواهند آمد و در محاکمه عدالتیه احکام شرع شریف بر او اجراء خواهد یافت. پس بهتر است که از پیش آمد این امور علیا حضرت به فرزند خود بفهماند و او را به راه راست آرد و از جوش و خروش و اتحاد و اتفاق مردم جلال آباد آگاه کند که ترک این امر صعب و سخت نماید.» (صفحه 699)

از این معلوم میشود که علیا حضرت در رویدادهای اخیر هیچ نوع دخالتی نداشته است، در غیر آن هیئت شوری و امیرنصرالله خان دل به اینکار نمی بستند که علیا حضرت را نزد پسرش بفرستند تا او را تشویق و ترغیب نماید که از امارت دست بکشد و به نفع عم خود بگذرد.

چرا شاه علیرضا خان کرنیل هویت مظنون را افشا نکرد؟؟

کرنیل شاه علیرضا خان یگانه کسی است که پس از تحقیق و بازجویی شوری به حیث مسئول قتل امیر محکوم به اعدام شد و بسیاری از محققان او را بیگناه دانسته و فقط وسیله پرده پوشی از افشای هویت قاتل واقعی دانسته و اعدام او را یک اشتباه بزرگ شاه امان الله میدانند. اینکه موصوف خودش قاتل واقعی بوده باشد، جای شک و تردید وجود دارد، اما اینکه او قاتل را احتمالاً می شناخت که باید هویت او را افشا میکرد و یا اگر قاتل را نمی شناخت، باید افسر بلند رتبه را که قاتل را از دست عسکر مؤظف رها نمود، باید معرفی میکرد، سئوالیست که معلوم نیست چرا او در جریان بازجویی اینکار را نکرد و در زمینه هیچ چیز نگفت و گذاشت تا همه چیز در پرده ابهام باقی ماند؟

بهرحال در مورد اتهام وارده بر شاه علیرضاخان چند نکته قابل ذکر است:

یکی: ادعای اینکه خود شاه علیرضا خان قاتل امیر بوده است، مبتنی بر اظهارات شخصی است بنام فتح علی خان که در حضور شوری بر وی شهادت داده است، چنانکه به قول کاتب: «فتح علی خان هزاره (برادر سردار شیرعلی خان جاغوری) که در جمله خانزادگان هزاره در دربار امیر حبیب الله خان در سلک سواران میراسپور خاصه رکاب شاهی ایفای وظیفه میکرد، قتل امیر را بر شاه علیرضا خان کرنیل، پسر سید شاه خان نایب سالار نظامی شهادت داده، به امضای اهالی شوری و امر اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی آن سید به یاسا رسید [محکوم به اعدام شد]»، دلیل اینکه چرا موصوف به قتل امیر تصمیم گرفته باشد، گفته میشود که احتمالاً به دلیل رویه خشن امیر که در حضور اهالی سید شاه خان نایب سالار- پدر شاه علیرضا خان را به گناه اغفال در نصب پایه خیمه مورد لت و کوب قرار داده و هتک حرمت کرده بود. (جلد چهارم، بخش اول، صفحه 542 و جلد چهارم، بخش سوم، صفحه 218)

دیگر: روابط نیک شاه علیرضا خان با سردار نصرالله خان نایب السلطنه، طوریکه کاتب می نویسد: «نصرالله خان از بیعت و اطاعت سیهسالار و عموم لشکر که هیچ یک از خونخواهی ولینعم و یادشاه معظم خود یادی نکرده، ربه انقیاد به ربه خدمت نهادند، گوهر مقصود را بی معنی در کف آرزو و حصول دیده، خرامان خرامان سوار موتر شده با همراهان درباغ شاهی باز گشت و چون هنوز کار غسل و کفن نعش شاه شهید به انجام نرسیده بود، برکسی امارت جای گزیده، بهاءالدین خان غلام بچه پسر میربچه خان کوهستانی را امر کرد که به ذریعه تیلیفون به شاه علی رضا خان کرنیل سرکرده اردوی عقب مانده لمقان آگهی دهد که از فضل خداوند بی مانند، زمام مهام برطبق مرام، بدون اعراض و اعتراض به دست آمده، معین السلطنه و تمامت شهزادگان و رجال دولت و جمهور بزرگان اردوی حاضر جلال آباد بیعت نمود، تن به امارت در دادند، بایست اردوی تحت رایت خود را به راحت و رفاهت جانب جلال آباد حرکت داده، منزل به منزل طی مسافت کرده، حاضر حضور شود. از فحوای این گفته معلوم میشود که شاه علی رضا خان کرنیل در جریان امور با سردار نصرالله خان به نحوی قبلاً در تفاهم بوده است! والله اعلم

همچنان: به قرار بیان مرحوم غبار: «همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکشر گرفتار گردید، ولی دفعتاً افسر عالی رتبه تری پیدا شد و بر رخ عسکر محافظ سلی سستی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکشر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند.» در این مورد باز هم این سؤال در ذهن خطور میکند که چرا شاه علیرضا خان نخواست هویت شخص مظنون

به قتل امیر را افشا کند؟ آیا او را واقعاً می شناخت، ولی روی مصلحت ها نخواست در جریان بازجویی خود در حضور شوری او را معرفی نماید و یا اینکه واقعاً شخص مظنون را نمی شناخت و حین بازجویی نخواست به ناحق شخصی دیگری را متهم سازد؟

در هردو حالت برای شاه علیرضا خان دشوار بود که نام شخصی متهم را بگیرد و چون میدانست که متهم یک شخص نبوده و در صورت معرفی متهم یک تعداد صاحبان قدرت که بیشتر آنها بیک خانواده منسوب بوده اند، همه دشمن او میشوند و آینده او در خطر قرار میگیرد، و اما اگر او متهم را نمی شناخت، در این صورت اینکه این شخص کی بود، چگونه به خیمه امیر راه یافته و به کمک و رهنمائی کی و یا کی ها به سهولت عمل قتل را انجام داده بود و بعد حین گرفتاری بدست عسکر نوکریوال کی این چهره ناشناخته را رها کرده و چگونه او فرار کرده بود که هیچ ردی پای او پیدا نشد، همه سئوالهای اند، که هیچگاه پس از قتل امیر در جلال آباد مورد پیگرد قرار نگرفتند!!

اینجاست که یک احتمال قوی در ذهن خطور میکند که قتل امیر بدست کسی صورت گرفته باشد که قبلاً در اینکار توظیف گردیده و در حمایت و همکاری اشخاصی از محافظان امیر بداخل خیمه با خاطر آسوده رهنمائی شده و بعد از انجام کار توسط افسر بالارتنه از جنگ عسکر رها شده و به سهولت فرار کرده است. این شیوه ترور، همانطوریکه در مثال تاریخی مسموم ساختن وزیر محمد اکبر خان غازی این حادثه رخ داد، برمیگردد به نقش یک ایجنت گماشته از طرف یک قدرت خارجی که میتواند کلید اصلی حل معما را بدست دهد.

با این ترتیب اعتراف شخصی بنام "مصطفی صغیر" تبعه ترکیه عثمانی و یک ایجنت دستگاه جاسوسی انگلستان قرین به واقعیت میشود که لوئیس دوپری Louis Dupree (افغانستان شناس مشهور امریکائی) راجع به توطئه قتل امیرحبیب الله خان نوشته است و قبلاً در زمینه از آن یاد آوری نمودیم. دوپری می نویسد که: «روسها اتهام را بر برتانوی ها وارد می کنند که یک قاتل بنام "مصطفی صغیر" را استخدام کرده بودند... این شخص بعداً در ترکیه به اتهام سوء قصد بجان مصطفی کمال اتا ترک گرفتار گردید و حین محاکمه در 1922 در انقره ضمن اقرار به دیگر جنایات خود، اعتراف کرد که امیرحبیب الله را نیز به قتل رسانیده است. مصطفی صغیر اعدام گردید، با آنکه برتانوی ها تلاش کردند او را نجات دهند؛ حتی پادشاه انگلیس جارج پنجم با ارسال یک پیام به اتاترک خواهان عفو او شد.» (دوپری، لوئیس: "افغانستان" ...، صفحه 435 و 437)

در این ارتباط باید علاوه کرد که پس از قیام عساکر علیه امارت سردار نصرالله خان در جلال آباد که به طرفداری از امیر امان الله خان صورت گرفت، عساکر به ادعای اتهام قتل امیر شهید یک تعداد از خانواده صاحبان به شمول سپهسالار محمد نادرخان را باز داشت و زندانی کردند که علامه کاتب آنرا چنین بیان میکند: «در روز پنج شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی حوالی شب پانزده نفر از خاندان سپهسالار محمد نادرخان از قبیل پدر و برادر و عم و عمو زاده و شوهر عمه و عمه زاده و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص و حضور امیر شهید، گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیده، دوچار یأس و هراس آمدند و شب را بدون اکل و نان و شرب آب به سر برده، دوتن از سپاهیان نیز با ایشان در حجره تنگی بریستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب به ساعت هشت شخصی غلام رسول نام [وکیل عساکر قیام کننده] از غرفه حجره، جانب ایشان نگریسته و سپهسالار او را دیده شناخت و... در اندرون محبش خواسته و از رفتار ناهنجار او که نسبت به ایشان به روی روز آورده بود، نیز یاد کرد و او [غلام رسول] قتل امیر شهید را به همه گرفتاران

د پانوی شمیره: له 6 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

نسبت داده گفت که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدتها در افواه سمر[قصه نا معلوم] بود که غلام بچه گان و خاصان بار، در قتل امیر کمر بسته و باهم درین امر سازگار آمده اند و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف می شود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون و متفق قاتل نبودید، البته بلا مشاهدت آسیب و ایذاء و ضرر رها می شوید.» (کاتب صفحه 707)



علیحضرت محمد نادرشاه با بردارن و بنی اعمامش پس از رسیدن به سلطنت. اینها همه تا زنده بودند، عنان قدرت را بطور کامل در دست داشتند.

به هر حال همین ها با تعداد دیگر چند روز بعد تحت الحفظ عساکر در حالیکه دست ها و پاهای شان در زنجیر بسته بود، با عقوبت زیاد به ذریعه وسایل باربری به کابل انتقال یافته و در آنجا زندانی شدند که البته بعد از مدت کوتاه بنا بر مصلحت های چند از اتهام وارده برکنار ماندند و دوباره به مقامهای قبلی خود برگردانیده شدند.

اینکه چه مصلحت ها در اینکار نقش داشت و چگونه و روی چه انگیزه آنها از عقوبت نجات یافتند و بار دیگر به احیای قدرت در عصر امانی موفق شدند، بحث جداگانه است که بطور مختصر میتوان دلایل ذیل را در زمینه ارائه کرد:

- به لحاظ روابط بسیار نزدیک خانوادگی؛

- نفوذ سپهسالار و برادرانش در بین عساکر؛

- طوریکه شاه امان الله در روز اول جلوس موضوع استقلال را یکی از شروط قبولی سلطنت خود قرار داد و لذا او نمیخواست در همچو لحظه حساس به زندانی ساختن شخصیت های منسوب به خانواده صاحبان یک مشکل داخلی را بار آورد که به هدف اصلی او یعنی استرداد استقلال صدمه برساند؛

- نقش و توصیه های علیا حضرت در جلب و جذب این خانواده از طریق وصلت های چند جانبه که فکر میکرد با موجودیت آنها میتواند دشمن ها را به نحوی به دوست پسر خود تبدیل نماید و بر استحکام سلطنت او بیفزاید.

د پانو شمیره: له 7 تر 9

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

- و نیز شاه امان الله که طبیعتاً یک انسان رؤف و مصلح بود، خواست با این خانواده از کمال مروت کار گیرد و باحسن نیت و خیرخواهی نه تنها آنها را از زندان رها کرد، بلکه به بسیار زودی سپهسالار محمد نادر خان را در معرکه استقلال به حیث قوماندان قوای افغانی به محاذ جنوبی مقرر نمود که به معیت دو برادرش شاه ولی خان و شاه محمود خان و همراهی حضرات شمس المشایخ و نورالمشایخ بدانصوب اعزام داشت، چنانکه در این جبهه قوای افغان به کمک قوای قبایل وزیر و میسود موفق به فتح وانه گردیدند. این موفقیت به نام سپهسالار تمام شد و پس از برگشت مینار یادگار استقلال را بنام او کردند. بعد از این موفقیت نادرخان از 1921 تا 1922 وزیرحربیۀ رژیم امانی مقرر شد و از آنجا به ریاست تنظیمیۀ قطغن و بدخشان منسوب گردید. او در این مأموریت بدون اطلاع دولت و استیذان شاه امان الله به همکاری با آزادی خواهان برضد حکومت شوروی به فعالیت پرداخت که گفته میشود اینکار را به مشورۀ انگلیس ها انجام داده بود. علاوتاً شایع بود که وی غیرمستقیم در قیام خوست (1924) نیز نقش داشت.

این رویدادها مناسبات حسنه محمدنادرخان را با شاه امان الله برهم زد و شاه او را به حیث وزیرمختار افغانستان به پاریس مقرر کرد. محمد نادر خان به این وظیفه برای مدت کوتاه ادامه داد، ولی زود از کار دست کشید و در جنوب فرانسه مقیم شد. در این وقت برادرش محمدهاشم خان که سفیر در مسکو بود، ترک وظیفه کرد و نزد برادر به فرانسه رفت و برادر دیگرش شاه ولی خان نیز با آنها پیوست. در جریان اغتشاش، شاه امان الله و امیرحبیب الله کلکانی هر دو از محمدنادر خان خواستند تا به وطن برگردد و با آنها همکاری شود، اما او راهی خود را در پیش داشت و برای هدفی که سالها در فکرش بود - یعنی سلطنت به حمایت انگلیس ها گام گذاشت و با دو برادر خود یکجا در ماه دلو 1307 (فبروری 1929) از فرانسه رهسپار هند برتانوی گردید و در 19 حوت 1307 واز طریق بمبی به افغانستان رسید و در خوست به فعالیت شروع کرد.



از چپ به راست - قطارنشسته: محمدعزیزخان، اعلیحضرت محمدنادرشاه، محمد هاشم خان صدراعظم قطار ایستاده: مارشال شاه ولی خان و سپهسالار شاه محمود خان غازی وزیر حربیه

د پانو شمیره: له 8 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په خیر و لولئ

محمد نادرخان و برادرانش از تاریخ ورود به کشور تا 24 میزان 1308 (16 اکتوبر 1929) که اعلام پادشاهی کرد، راه دشوار و پرمشقت را پیمودند و بارها مواجه به شکست و عقب نشینی گردیدند، لکن دست از کار نکشیدند و به حمایت و کمک مالی و نظامی انگلیسها و با ذرایع مختلف به تجمع اقوام جنوبی در صفا خود پرداختند و به کمک آنها و بعضی دیگر، قدم به قدم خود را به کابل نزدیک کردند و با این طریق پلانی را که سالها قبل از اواخر سلطنت امیر عبدالرحمن خان انگلیس ها برای اجرای آن قدم بقدم و با دقت و احتیاط کامل در نظر داشتند، توانستند به منصفه اجراء گذارند.

(پایان قسمت اخیر نوشته)

داکتر سید عبدالله کاظم
شهر سن هوزه - کالیفورنیا
هشتم جنوری 2017

د پانو شمیره: له 9 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ